دو احتمال در تعبیر «کلیة الاجناس» در بیان علامه‌ی مجلسی

- الف) کلیت به‌معنای جمیع
- ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور
- ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور
- پرفایده‌بودن و ظریف‌بودن ثوابت منطقی
- تاملی در معنای اول؛ ترادف واژه‌ی جمیع با کلمه‌ی کل؛ مصدر صناعی کلیة دارای مفاد تاکید
- مصدر صناعی: تجرید کلمه از معنای اشاری موصوف و اشراب معنای وصفی
- ب) «کلیة الاجناس» به معنای تجرید وصف کلیت از اجناس و استشهاد به آن در ربوبیت

الف) کلیت به‌معنای جمیع

«رقاب الصعاب» من إضافة الموصوف إلى الصفة أو رقاب الاشخاص الصعاب والصعب خلاف الذلول ، والتخوم جمع التخم بالفتح وهو منتهى كل قرية أو أرض «رواصن الاسباب» أي الحبال الثابتة ، قال الجوهري الرصين المحكم الثابت و السبب الحبل ، وقال شمر ارتفع ، والشاهق الجبل المرتفع «بكلية الانسان» أي بجميعها فانها مشتركة في الامكان والحاجة إلى الصانع أو بكونها كلية فانه تستلزم التركيب المستلزم للامكان ، فدل على أنه ليس له سبحانه مهية كلية»

[1].

بعد از اینکه لغت‌های جمله‌ی قبلی که بحث کردیم را، توضیح می‌دهند، می‌فرمایند: «بکلیة الانسان». این به چه معنا است؟ اولاً کلمه‌ی «الانسان» به این نحو در روایات خیلی کم است. یعنی این روایت توحید صدوق، اگر در دعا نیامده بود، خودش نسبت به سایر روایات، تعبیری منحصر بود. «کلیة الانسان»، آن هم «مستشهد بكلية الأنسان على ربوبيته». این استشهاد خودش خیلی بار علمی می‌برد. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام استشهاد را می‌گویند، استشهادی متناسب با عقل امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ متناسب با عقل ولی خدا است. خُب، چطور یستشهد؟! ما باید از این بحث کنیم و آن را پیاده کنیم که حضرت علیه السلام به ما چه چیزی را می‌گویند؟ صاحبین عقول به آن فکر کنید. باید این استشهاد را باز کنیم.

در آن جلد که توضیح ندادند اما در اینجا توضیح می‌دهند. کلمه‌ی «الانسان» خیلی در روایات نیست. قبلاً گشته بودم، اما دیشب از ذهنم رفت تا جدیدا نگاه کنم و خدمت شما بگویم. شما با این نرم‌افزارها می‌توانید نگاه کنید که در روایات معارفی مسأله‌ی انسان، چقدر آمده است. به نظرم خیلی کم باشد. یعنی خیلی گسترده نیست. «کلیة»ش که جای خودش، «الانسان» هم زیاد به کار نرفته است. حالا ببینیم مرحوم مجلسی چطور می‌فرمایند. با فرمایش ایشان انس بگیریم و جلو برویم.

««بكلية الانسان» أي بجميعها»؛ کلمه‌ی «کل» چند جور کاربرد دارد. یکی «کل» به‌معنای کلی است؛ مفهوم کلی و کلیت. در حاشیه و منطق هم بود؛ می‌گفتیم سه جور کلی داریم: کلی طبیعی، کلی منطقی، کلی عقلی. خود کلیت، منطقی می‌شد. نفس الکلی می‌شد کلی طبیعی. الانسان الکلی، کلی عقلی می‌شد. یعنی انسان متصف به وصف کلیت. این جور می‌گفتند. همان جا هم خودش چه بحث‌های ظریفی داشت. انحصار بود یا نبود جای خودش.

شاگرد: در اینجا که هیچکدام از اینها نیست.

استاد: «جمیعها» هیچکدام از اینها نیست. چرا؟؛ چون «کلی» یعنی مفهوم. انسان کلی یعنی «المفهوم ان امتنع فرض صدقه على كثيرين فجزئي و الا فكلي»؛ یعنی «المفهوم الذی لایمتنع فرض صدقه علی کثرین فکلی». این «کلیة انسان» یعنی انسان کلیه منطقی؟!؛ خیر. این معنا اولی است که ایشان می‌فرمایند. می‌فرمایند این کلی، یعنی جمیع. کلی یعنی چه؟؛ می‌گویی «کل الانسان له قوة الضحک»، این «کل الانسان» یعنی جمیع انسان‌ها؛ همه‌ی انسان‌ها.

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ مؤسسة‌الوفاء)، ج ۹۰، ص ۲۲۷.

ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور

از الفاظی که در زبان به‌عنوان اشتراک لفظی، بشر از آن هنگام‌های در آورده و استفاده کرده و هنوز هم حل شدنی نیست، الفاظ سور است. سور در منطق از ثابتات منطقی است. قبلاً هم در مباحثه عرض کردم که در فضای طلبگی قدر فکر روی ثابتات منطقی را بدانید. مهمترین بخش از فکر شما را اگر ثابتات منطقی اشغال کند، ضرر نکرده‌اید. ثابتات منطقی بسیار مهم است. الآن هم که در منطق ریاضی سال‌ها روی آن فکر کرده‌اند، هنوز جلا داده نشده است و آنها هم مخلوط می‌کنند. وقتی فکر می‌کنید، نمی‌گذاری که آنها فکر شما را مشوب کنند و بر ذهن شما کلاه بگذارند. ثابتات منطقی خیلی مهم است. دست‌بندی آن هم جای خودش. یکی از ثابتات منطقی سورها هستند. سور چیست؟ کل، بعض. خود حمل و سلب از ثابتات منطقی هستند. انواع و اقسامی دارند.

ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور

سور قضای ثابت منطقیای که واقعیت خارجی ندارند

کلمهی «کل»، «کلیت» و امثال آن چیزهایی است که محتوا دارد، اما محتوای آن برای عملکردها و اموری است که برای خود ذهن است. ما در خارج چیزی نداریم که اسم آن «کل» یا «هر» باشد. «هر انسانی»؛ در خارج «هر» را به ما نشان بدهید! در خارج ما «هر» نداریم. ذهن ما است که دارد «هر» درست میکند و میگوید علی البدل جلو برو و بگو «هر انسانی». «اکرم کل عالم»، خود «کل» محتوای خارجی ندارد. لذا میگوییم ثابت منطقی است. یعنی یک چیزی است که در ذهن ما ثابت است و ذهن ما با این امر ثابت ذهنی خودش کار انجام میدهد. مدیریت اطلاعات بیرونی میکند.

پرفایده‌بودن و ظریف‌بودن ثوابت منطقی

شاگرد: در ادبیات هم می‌گویند که حتماً باید مضاف الیه داشته باشد.

استاد: بله؛ باید مضاف الیه داشته باشد. کلمه‌ی «متوغل در ابهام» هم همین بود. مثلاً کلمه‌ی «غیر»؛ «غیر الانسان». ما چیزی به نام «غیر» نداریم. «غیر» مفهومی است که متوغل در ابهام است. یعنی ترفندهای ذهن ما است، برای اینکه مدیریت کند. البته ظریف است. این چیزی که من می‌گویم به این معنا نیست که الآن بحث ثابتات منطقی تمام شد! هیهات! وقتی شروع شد و خواستید شناسایی کنید و با غیرشان فرق بگذارید، می‌بینید که چقدر بحث دقیق و عمیق و پُر فایده‌ای است. خُب، الآن «کلیت» به این صورت است. بشر در زبان «کل» را به کار می‌برد، اما کارکردهای جور و واجور دارد. «کل عالم» را کارم کن، با «انظر کل بدن زید»؛ به کل بدن زید نگاه کن، خیلی فرق می‌کند. آن «کل» یعنی مجموع. «کل انسان» یعنی «کل واحد». استغراق، جمیع، حد. ما در فارسی اینها را جدا می‌کنیم. در عربی می‌گوییم «کل»، ما می‌گوییم همه و هر.

تامل در معنای اول؛ ترادف واژه‌ی جمع با کلمه‌ی کل؛ مصدر صناعی کلیة دارای مفاد تاکید

شاگرد: کلیت مصدر صناعی نیست؟

استاد: از کل، مصدر درست کرده‌ایم. الآن این مصدر صناعی فعلاً نقشش چیست؟ ما داریم با حالت مسامحه‌ای از آن عبور می‌کنیم. و الا فعلاً کلیت یعنی همان کل. «جمیع‌ها» شد «کل».

شاگرد ۲: این ترجمه‌ی آن نیست.

استاد: نیست. بله؛ داریم با عبارت انس می‌گیریم.

شاگرد ۳: به چه صورت؟

استاد: این به‌عنوان سؤالی است که باید ببینیم جواب آن پیدا می‌شود یا خیر. اشان ابتدا فرمودند: «کلیة الاجناس أي بجميع الاجناس فانّها مشتركة في الامكان و الحاجة إلى الصانع أو بكونها كلية»؛ بر می‌گردند و می‌گویند اجناس کلی هستند. این وجه دوم است. مرحوم مجلسی دو وجه را بررسی می‌کنند. در وجه اول می‌گویند: «کلیة الاجناس»؛ کلیت یعنی جمیع. می‌گوییم: خُب، کلیت که مصدر صناعی است. شما به جمیع معنا می‌کنید. جمیع مرادف کل است، نه کلیت. گاهی است که با تاء و مصدر صناعی می‌خواهیم مبالغه را برسانیم. اگر بگوییم «کل الاجناس»، یعنی همه. اما اگر بخواهیم بگوییم «کل ِکل ِکل»؛ همه‌ی همه، مانعی ندارد که ما مصدر صناعی درست کنیم.

شاگرد: برای مبالغه با «تاء» داریم اما با «یاء» و «تاء» هم داریم؟

استاد: جویندهٔ، یابندهٔ است!

شاگرد ۲: از آن طرف «کلت» نداریم.

استاد: «کلت» نداریم اما «کلیت» داریم. ببینید در مصدر صناعی، شما ابتدا آن را منسوب می‌کنید و بعد به آن «تاء» اضافه می‌کنید؛ می‌گویید کلی. اصلاً چطور است که مصدر صناعی با این دو حاصل می‌شود؟ یعنی الآن یای کلیت در مصدر صناعی چیست؟ واقعاً مصدر صناعی را دو

پسوند درست کرده است؟ ای خیر، یک پسوند است؟ «یت» خودش یک پسوند است؟ شما می‌گویید انسان، انسانیت. این «یت» خودش یک پسوند است، چه کار دارید که آن را تحلیل می‌کنید؟ واقعیتش کدام است؟

شاگرد: حُر، حُریت.

استاد: بله، حر و حریت. دو کار انجام ندادهاید؛ ابتدا حر را حریُ‌کنید و بعد بگویید «حریتُ». خُب، اگر به این صورت بروید مصدر صناعی با یک پسوند درست شده است، اما اگر مبنایی باشد که به تحلیل برود و همای آن نقش ایفاء می‌کند و همتای آن، در اینجا حرف فرق می‌کند.

مصدر صناعی: تجرید کلمه از معنای اشاری موصوف و اشراب معنای وصفی

خُب، ما در مصدر صناعی چه کار می‌کنیم؟ داریم اسم را از اسم جنس، از معنای اشاره‌ای که اسم جنس دارد، از یک نحو خاصی از موصوفیت به وصفیت می‌بریم. وقتی می‌گویید انسان، قابل حمل بر زید است؛ «زیدٌ انسانٌ». اسم جنس است. یک نحو اشاره در آن هست و قابل حمل هو هو است. «زید انسان»، ولو کلی است، اما وقتی آن را مصدر صناعی کردید، دیگر قابل حمل نیست. نمی‌توانید بگویید «زید انسانیتٌ». مگر از باب «زید عدل». کسانی که قائل به بساطت مشتق بودند، می‌گفتند شاهد این است که ذات در مشتق نیست. مشتق بسیط است و در آن ذات نیست. خُب، در اینجا که «انسانیت» کردید، وصف محض شد. وصفی که دیگر قابل حمل نیست. شما با مصدر صناعی آن را به وصف بردید.

ب) «کلیة الاجناس» به معنای تجرید وصف کلیت از اجناس و استشهاد به آن در ربوبیت

بنابراین اگر حضرت فرمودند: «کلیة الاجناس»، نمی‌خواهند به خود جنس و جمیع اجناس در ربوبیت استشهاد کنند. می‌خواهند در اجناس یک وصفی را تجرید کنند و بگویند الاجناس. الاجناس زیاد هستند، یک وصفی دارند به نام کلیت. آن وصفش را تجرید کنید، آن کلیت است که خداوند متعال مستشهد به آن وصف علی ربوبیته است. پس مطلب خیلی فرق کرد. خدای متعال مستشهد به «الاجناس» است؛ یعنی به انسان، بقر و همه‌ی این انواع؛ به خودشان. اما به کلیتشان یعنی به جمیعشان. مستشهد است به خود انسان علی ربوبیته، این یک چیز است، با اینکه نه، به انسان کار ندا‌شته باش؛ انسان به‌عنوان جنس یک وصفی دارد که آن وصف کلیت است. در آن وصف کلیت با بقر مشترک است. خداوند می‌خواهد به آن کلیت استشهاد کند. کاملا تفاوت می‌کند.

شاگرد: این معنای دوم می‌شود؟

استاد: معنای دوم می‌شود. اگر شاهدی پیدا کردید که کلیت با همین وصف به یک نحوی؛ به عنایت لغوی، ادبی، در معنای همه استعمال شود؛ یعنی همه‌ی اجناس؛ نه یعنی کلیبودن؛ کلیة اجناس یعنی همه‌ی اجناس و هر جنسی؛ اگر شاهدی پیدا کردیم معنای اول ایشان سر نمی‌رسد. من دور نمی‌دانم که در زبان اینها استفاده می‌شود.

شاگرد: در عربی کنونی استفاده می‌شود. مثلاً می‌گویند «انا تعبان بکلیاتی». حتی آن را جمع هم می‌بندند. گاهی هم نمی‌بندند. یعنی همه بدنم خسته است.

استاد: من شوخی کردم، جویده یا بنده است. ولی من خودم به دنبالش می‌گردم. یعنی می‌گردید و می‌بینید عرف عام در لطافت‌های زبان که سطح پنجم زبان است، اینها را دارد. سطح پنجم زبان، ادبیاتی است که در ذهنی که خدای متعال به بشر داده است، از این قابلیت پایین سطوح زبان، استفاده‌ی بالا بالا می‌کند. زبان یک سطح پایین دارد – یک و دو و سه و چهار - در سطح پنج تازه ذهن لطیف بشر فعال می‌شود. کسی که می‌خواهد دکترای ادبیات عرب بگیرد، خیلی فرق می‌کند با کسی که نحو خوانده است. کسی که نحو خوانده است، سطح سوم یا چهارمی از زبان را یاد گرفته است. اما کسی که می‌خواهد دکترای ادبیات را بگیرد، باید چقدر مطول و ... خوانده باشد تا اینها را یاد بگیرد. مطول که نحو نیست. آن لطافت‌هایی که در سطح پنجم زبان مطرح است

–خودش هم خیلی گستردە است - ... .

شاگرد: عربی الآن کە استعمال میکنند ... .

استاد: اگر الآن بگویی ما در قدیم هم میتوانیم پیدا کنیم. همین را میخواهم بگویم. فقط باید جست و جو کنیم تا ببینیم در چە جاهایی پیدا میشود.

شاگرد: خیلی بە کار میبرند. «اکلت کلیات»: همهاش را خوردم.

شاگرد ۲: این غیر فرمایش استاد است. ایشان تأکید را فرمودند.

استاد: خیر، بندە تأکید را بەعنوان مثال عرض کردم. ایشان گفتند: «أنا تعبان بکلیاتی»؛ یعنی سر و پای وجود من خستە است و دارم ذوب میشوم. خُب، الآن چرا این را بە کار میبرد؟ خود جمع در اینجا مبالغهای است کە میرساند. یک وقتی میگویی: «بکلی» کە یک درجە از مرادر را دارد. اما با ارتکاز عرف عام خودش میبیند کم است؛ میخواهد بگویی هنوز خیلی بیشتر از کل خستەام. لذا میگویی «بکلیّ»، از این ایء، برای توسعەی کل استفادە میکند کە مبادا یک دفعە از آن مسامحە کند و از آن بماند.

شاگرد: روی جلد کتابها هم مینویسند: «استاذ فی کلیة ...».

شاگرد ۲: آنکە بەمعنای دانشکدە است.

استاد: خُب، چرا از کلمهای کە بەمعنای کلی است، بەعنوان مصدر صناعی در دانشگاە بە کار بردهاند و حال آنکە عین است؟ چرا؟ کلیت کە مصدر صناعی است. شما برای دانشگاە میگویی دانشگاە سفیدی.

شاگرد: دانشگاە نە، دانشکدە.

استاد: حرفی ندارم.

شاگرد ۲: این همان مصدر صناعی است یا همان کلی است کە با تای تانیث است؟

استاد: یعنی کلی الادب؟

شاگرد ۲: چون مکان را مونث کردە است و بە آن تاء دادهاند.

شاگرد: کلیة بە چە معنا است؟

استاد: یعنی دانشکدە. اسم عین است. تسمیە است.

شاگرد: بە چە مناسبت کلیة بە کار رفتە است؟ مصدر صناعی است؟

استاد: نمیدانم اولین وجە نام گذاری آن بە چە صورت بودە است؟ من کە میدیدم، اینطور بە ذهنم میآمد کە یعنی از سطح دبستان و امور جزئیە بالاتر رفتە است. یعنی بحثهای گستردەتری را در آنجا مطرح میکنند. ارتکازا بە ذهنم اینطور میآمد؛ وقتی میدیدم عربها بە دانشکدە، کلیة میگویند، اینطور بە ذهنم میآمد.

شاگرد ۲: وقتی موجبه‌ی کلیه می‌گویی‌م، مصدر صناعی نیست. در اینجا هم احتمالاً مصدر صناعی نباشد.

شاگرد: بعید نیست که موجبه‌ی کلیه، تأیید فرمایش شما باشد. یعنی معنای مصدر صناعی ندارد.

استاد: یعنی اصلاً خود کلیه، مصدر صناعی نباشد؟

شاگرد: در آنجا.

شاگرد ۳: در روایت هم می‌توانند همین باشد چون بعدش «اجناس» دارد.

شاگرد: در عربی فصیح هم «باکلیه» را می‌گویند؛ «رد هذا الامر باکلیه».

استاد: یعنی «بتمامه». عرض می‌کنم وجه اولی که مرحوم مجلسی می‌گویند اصلاً با «کلیه» جور در نمی‌آید. حتی با مناقشات طلبگی که معمولاً در ذهن طلبگی می‌آید، دیدم محتمل است و می‌توان حسابی روی آن حرف زد. حالا اینها را می‌بینیم. در آخر کار من می‌خواهم چهار جمله را با قبلش ارتباط بدهم. یک جور دیگری می‌توان «کلی» را معنا کرد. آن بماند تا برسیم.

شاگرد: معنای سومی می‌شود؟